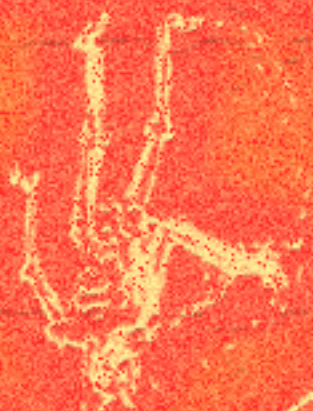
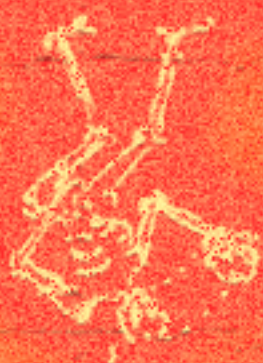


یک حکایت زنگوںک | سے سے آریو (محمد یونس رحمت سائیک)



سی سی آر یو

(واحد پژوهش فرهنگ سایبرنتیک)

یک حکایت زیکویک

ترجمه پیمان غلامی

dastopaa.net

یک روز سه مسافر در راهشان به سمت شمال به قورباغه‌ای هیولایی برمی‌خورند. قبل از اینکه هیولا بتواند راهشان را سد کند مسافر اول به عقب برمی‌گردد و در برف محو می‌شود.

قورباغه‌ی هیولایی که از این مانور به خشم آمده دو مسافر دیگر را اسیر می‌کند.

قورقور می‌کند که «این جاده منه و آگه می‌خواین قدمی جلوتر بذارین برا هر کدوم‌تون یه کیسه کرم هزیننه بر میداره.»

مسافر دوم محترمانه جواب می‌دهد که «آه ای جانور بزرگ و لزج. خاک یخ زده، زمین مٹ آهن سفته، و سخت بشه کرمی پیدا کرد.»

قورباغه‌ی هیولایی سرسختانه تلافی می‌کند که «پس باید اونا رو بین مرده‌ها پیدا کنین.»

دو مسافر راهی جستجوی طولانی‌شان می‌شوند.

بعد از کلی سرگردانی و انبوهی مخاطره بالاخره به چوکولولوک افسانه‌ای می‌رسند، به شهر کرم‌ها، جایی که مردگان پذیرایشان هستند.

آنها قول و قرارشان را توضیح می‌دهند و مردگان را به اجدادشان قسم می‌دهند که به کرم‌ها نیاز دارند.

مردگان زیرکانه پاسخ می‌دهند «کرم‌ها گنج‌مونن. تموم چیزی که برامون باقی مونده. چطور ازمون انتظار دارین که اونا را سر هیچی بدیم بهتون؟ ولی ناامید نشین. ما یه بازی بخت‌واقبال داریم که برامون خیلی ارزشمنده. آگه اینجا بمونین و یه کم باهامون بازی کنین میتونین باصداقت تمام اونا رو ازمون ببرین.»

مسافر دوم وحشت می‌کند.

می‌گوید «بازی بین مرده‌ها شرّه. باید کلا بی‌خیال سفرم بشم.»

او اینرا می‌گوید و می‌رود به سمت جنوب، و دیگر قورباغه‌ی هیولایی را هرگز نمی‌بیند.

مسافر سوم به این راحتی‌ها منصرف نمی‌شود.

او با این معامله موافقت می‌کند، و می‌نشیند پای بازی.

شانس با اوست.

پس از کلی بازی کیسه‌اش پر از کرم است.

ولی همین‌که دیگر دارد شهر کرم‌ها را ترک می‌کند متوجه چهره‌ای آشنا بین جماعت قماربازها می‌شود.

این دوست گمشده‌اش است، مسافر اول.

متحیر و گیج می‌پرسد «تو اینجا چی کار میکنی؟»

همراه مرده‌اش پاسخ می‌دهد «همون وقت که گیر کرده بودیم توی یه طوفان وحشتناک از هم جدا شدیم.»
با ناراحتی ادامه می‌دهد «از اون به بعد این شهر شده خونه‌ام. تو که حالا داری اونچه رو لازمت بوده و
باید منو اینجا ول کنی و بری تا با کرم‌ها بخوابم، و رویای بازی با اونایی رو ببینم که هنوز زنده‌ان.»
مسافر سوم پیش قورباغه‌ی هیولایی برمی‌گردد، کرم‌هایی را که برده به او می‌دهد، و سفرش را پی می‌گیرد.
کمی بعد طی جاده متوجه نشانه‌های طوفان می‌شود.